فقه در اندیشه احیا گرانه سید جمال الدین اسد آبادی

مسعود امامی ، عزیز الله مهریزی

چکیده

سید جمال الدین اسد آبادی(١٢٥٤ ـ ١٣١٤ قمری) پایه گذار جنبش اصلاح طلبی دینی در قرون اخیر میان مسلمانان است که اندیشه های اصلاحی او بر اندیشمندان پس از او تأثیر فراوان داشته است. اگر چه سید فقیه نامداری نبود و آثار فقهی نیز از خود بر جای نگذاشت، اما فقه و اجتهاد همچون برخی دیگر از شاخه های معارف اسلامی از اندیشه های احیاگرانه او بی بهره نماند و در لابه لای آثار خود گستره افکار حرکت آفرین، ترقی خواه و عزت طلب خود را به فقاهت نیز سرایت داد. نوشتار حاضر محصول کاوشی در آثار اوست که به مهترین عناصر احیای اندیشه دینی در زمینه های مرتبط با فقه از دیدگاه سید جمال، اشاره کوتاه و مستند دارد.

به دشواری می توان در تاریخ چند قرن اخیر ملّت های مسلمان، شخصیتی با ویژگیهای سید جمال الدین اسد آبادی یافت; دانشمند و مصلح بزرگی که با همه تأثیر و نفوذ شگرف خود در آحاد مسلمانان و در میان طبقات عالمان، روشنفکران و درباریان، ابعادی از شخصیت خویش را پنهان داشت تا به اهداف بلند خود دست یابد. در حالی که شواهد گویایی بر ملّیت ایرانی و بخصوص پای بندی او به مذهب تشیع وجود دارد، اما تردیدی نیست که سید در طول زندگی پرفراز و نشیب خود تلاش فراوانی کرد تا ویژگیهای تفرقه برانگیز شخصیت خود ـ از جمله ملیت و مذهب خویش ـ را پنهان دارد.

فرانگری و هدف سید، او را به پنهان کردن مذهب و ملیت، هم نشینی با سلاطین وامرا، عضویت در جمعیت فراماسونری، توجه به تمدن و تجدّد غرب، سفر به سرزمین های شرقی و غربی وا می داشت. او الگو و راهبر باز خیزش اسلامی و نماد حرکت و بیداری جوامع مسلمان در قرون اخیر است; سراسر جوش و خروش بود و کلام و قلم آتشینش به دگرگونی و تحوّل فرا می خواند:

«اگر کسی بگوید چون دیانت اسلام چنین است، پس چرا مسلمانان بدین حالت حزن انگیز می باشند؟!

جواب می گویم: چون مسلمان بودند، بودند چنانکه بودند و عالم هم به فضل آنها شهادت می دهد و اما اینك، پس بدین قول شریف اکتفا خواهم کرد: **إنّ الله لایغیّر ما بقوم حتّی یغیِّروا ما بأنفُسِهم»**[1].

اما آنچه در این نوشتار ـ با کاوش در آثار سید ـ در پی آن هستیم، آشنایی کوتاهی با بینش تحوّل خواه او نسبت به فقه و شریعت است.

در آثار برجای مانده از او کمتر می توان به مباحث مدرسی در زمینه فقاهت و اجتهاد دست یافت. او حتی آنگاه که مفاهیم کلاسیك فقه و اصول را به کار می برد، کمتر به شیوه اهل فن سخن می راند و بیشتر در لباس مصلح واحیاگری ظاهر می شود که درصدد دمیدن روح تازه در این مفاهیم است تا آنان را به خدمت اهداف احیاگرانه خود در آورد.

آنچه در پی می آید گوشه ای از اندیشه های بلند فقهی او و یا باورهای مرتبط با آن است:

سید جمال و پروتستانتیسم اسلامی[2]

سید آغازگر جنبش اصلاح دینی در جهان اسلام در سده های اخیر و به تعبیر برخی، نخستین بنیان گذار نهضت رنسانس اسلامی است.[3] ولی نمی توان اندیشه های او را با افکار شخصیت هایی مانند مارتین لوتر(١٤٨٣ ـ ١٥٤٦) و جان کالون (١٥٠٩ ـ ١٥٦٤)، پیش قراولان رفرماسیون(نهضت اصلاح دینی) در مسیحیت و پایه گذاران جنبش پروتستانتیسم، یکسان انگاشت. یکی از تفاوت های آشکار اندیشه های او با پروتستانها در این است که آنان برای فرار از استبداد و اختناق فکری حاکم از سوی پاپ و آباء کلیسا، چاره ای جز مقابله جدّی با دستگاه روحانیت حاکم در جهان مسیحیت نمی دیدند، اما سید جمال چنین نگاهی به عالمان دینی و روحانیان مسلمان نداشت، او بر

---

١. مجموعه رسائل و مقالات، ص٦٣.

٢. دکتر علی شریعتی پروتستانتیسم را «مسیحیت اسلامیزه» می داند; یعنی مسیحیتی که به زعم او در اثر آشنایی با بینش اسلامی، تفکر و تلقی جهانی و جهان بینی اسلامی را گرفته، ولی مسیحی مانده است. [مجموعه آثار ج٣١(ویژگیهای قرون جدید) ص ١٠٦، انتشارات چابخش، تهران، ١٣٨٠، چاپ ششم. و نیز مراجعه شود به: مجموعه آثار ج٢٠(چه باید کرد) ص ٣٢٢] او در آثار خود دعوت به پروتستانتیسم اسلامی می کند: روشنفکر باید به ایجاد یك پروتستانتیسم اسلامی پردازد تا همچنان که پروتستانتیسم مسیحی، اروپای قرون وسطی را منفجر کرد و همه عوامل انحطاطی را که به نام مذهب، اندیشه و سرنوشت جامعه را متوقف و منجمد کرده بود سرکوب نمود، بتواند فورانی از اندیشه تازه و حرکت تازه به جامعه ببخشد...(مجموعه آثار ج٢٠، ص٢٩٤).

٣. علی شریعتی، مجموعه آثار، ج٥(ما و اقبال)، ص ٧٨، انتشارات الهام، تهران، ١٣٨٠، چاپ هشتم.

سید در عین حالی که از غفلت ها و کوتاهی های علمای اسلام شکوا داشت و مصیبت های امروز مسلمانان را جزای کوتاهی های گذشته علما می دید، اما به ضرورت حضور آنان برای رسیدن به عزت و شوکت مسلمانان واقف بود. او به تفاوت های آشکار آموزه های مسیحیت قرون وسطا با معارف دینی مسلمانان آگاهی داشت و هیچ گاه درصدد نسخه برداری بی کم و کاست از اندیشه های اصلاح طلبانه مسیحیت برنیامد. سیّد می دانست که جایگاه رهبران دینی و روحانیون در جهان اسلام با منزلتی که پاپ در مسیحیت برای خود ایجاد کرده است، یکسان نیست، از این رو، نه تنها درصدد ترویج ایده «اسلام منهای روحانیت» که الگوگیری از جنبش پروتستانتیسم است برنیامد، بلکه پیوسته بر ضرورت حضور و ایفای نقش مرجعیّت دینی و رهبران مذهبی برای دست یابی به اهداف اصلاح طلبانه تأکید می کرد.

او در مقام مقایسه جنبش اصلاح دینی در مسیحیت و اسلام چنین می گوید:

«لوتر، رئیس پروتستان که این حکم [یعنی گناه بخشی کشیشان و قبولی ایمان به دست آنان] را بر خلاف انجیل می داند، به مسلمانان اقتدا کرده است».[٤]

جایگاه مراجع و عالمان دینی را در نظر او می توان در هر گوشه از آثارش به نیکی یافت:

«علما چون در لسان شریعت وارثان دین هستند، باید برای احیای رابطه دینی مسلمین بپاخیزند و این وجوب، گریبان گیر آنان است...».[٥]

در جایی دیگر می گوید:

«دین بیانگر و ارشادگر حیات طیبه و زندگی مورد رضایت، می باشد و هرگز این اثر دین در جان دینداران به استحکام و قرار نمی نشیند مگر این که رؤسای دین، حافظان و حاملان شریعت به وظیفه خود که تبیین اوامر و نواهی دینی است، به جدّ به پاخیزند.»[٦]

---

٤. مجموعه رسائل و مقالات، ص٦١.
٥. العروة الوثقی، ص ٩٧.
٦. همان، ص١٢٨; نیز ر.ك: نامه سید به علمای ایران.

سید، رسیدگی به امور مسلمین و رفع مشکلات آنان را در گرو حضور علما و مرجعیت دینی می داند:

«علمای اسلامی راسخ در علم می دانند که مصیبت های امروز مسلمین، جزای کوتاهی های گذشته آنان است. امید است با غیرت دینی به رتق وفتق و مداوای مرض پردازند و یأس را که از صفات رذیله است از بیخ و بن برکنند تا وعده حق الهی از رخ پرده برگیرد که وکان حقاً علینا نصرالمؤمنین».[۷]

او عظمت اسلام را به دست علما می بیند:

«علمای دین اسلام، ورثه صاحب شرع هستند که با دعوتشان مجد مسلمین را اعاده می کنند...»[۸].

درجایی دیگر می نویسد:

«.... از طرفی، امرای مسلمین در رذیله طمع و هوی فرو رفتند و کلام خدا را پشت سرانداختند و واجب خدا را منکر شدند. امّا اگر مسلمین به عقاید خود چنگ افکنند و علمای عامل به رعایت و نظارت بر آنان بپردازند، ارواح و آحادشان به هم گره می خورد ولی با اسف باری باید گفت که چنین نیست».[۹]

در موضعی دیگر می گوید:

«... مخصوصاً بر علما واجب است که غفلت زدگان را بیدار کنند و آنان را به انجام فرایض و استقامت، فراخوانند...».[۱۰]

سید، به شأن و نقش علما اهتمام فراوانی می‌ورزد:

«من بر این عقیده هستم که اگر علمای عامل، آن اندیشه و گرایش به وحدت و سیادت و رغبت در حفظ حوزه اسلام را ـ که همگی صفات کامنه نفوس مسلمین است ـ جهت دهی کنند، مسلمین در نزدیك ترین زمان به این خواسته خود خواهند رسید».[۱۱]

وی برای کناره گیری علما عذری نمی بیند:

---

۷. العروة الوثقی، ص۱۲۹ و ۱۳۰.
۸. همان، ص۱۲۹.
۹. همان، ص۱۳٤ و ۱۳۵.
۱۰. همان، ص۱۸۷.
۱۱. همان، ص۱٤۳.

«اگر عامّه در واجبات الهی به خاطر غفلت عذری داشته باشند، علما چه عذری دارند؟»[۱۲]

او اعتقاد دارد که احیای روح قرآن، تنها به دست علما ممکن است:

«اگر علمای با تقوا قیام کنند و نصیحت برای خدا و رسولش و مؤمنین را به عنوان یك وظیفه ادا کنند، و روح قرآن را احیا کنند، و معانی شریف قرآن و پیمان غیر قابل تخلف الهی را گوشزد کنند، حق، سربلند و باطل، فرو می ریزد... بر علما واجب است که در این امر خیر، سرعت بگیرند».[۱۳]

سید همچنین می گوید:

«... مردم دل سپرده علما و تابع آنان هستند... در هر دولتی از دول اسلامی که قدرت علما به ضعف گرایید و فرنگی ها بر آن مسلط شدند اسم و رسم آن دولت اسلامی محو شد... رادّ بر علما، رادّ بر خداست».[۱٤]

با اندك تأملی در آثار سید به راحتی می توان فهمید که او نه تنها به دنبال حذف مرجعیت یا کم رنگ کردن آن نبود، بلکه همواره بر اهمیت مرجعیت و مقام شامخ آن تأکید می کرد.

او خطاب به علمای سرزمین فارس می نویسد:

ای حاملان قرآن و حافظان ایمان، ای پشتوانه های دین متین و یاری کنندگان شرع مبین، ای لشگریان غالب خدا در عالم، ای حجت های کوبنده بر گمراهی امت ها، جناب... و جناب... و دیگر هادیان امّت و نایبان ائمه(ع) از دانشمندان بزرگ و گرامی... به حق می گویم ـ ای رهبران ـ که شما با عزم خود به اسلام عظمت و سربلندی بخشیدید... و شما دیوارها و حصارهای بلاد هستید و امور مردم به دست شماست.[۱٥]

سید در نامه ای که به عنوان مرجع تقلید وقت «مرحوم میرزا حسن شیرازی» از بصره به سامره نوشته است، این تعبیرات را دارد:

---

۱۲. همان، ص۱٥۲.
۱۳. همان، ص ۲۰۰ و ۲۰۱.
۱٤. ضیاء الخافقین، ص ۱۰۱ ـ ۱۰٤.
۱٥. همان، ص ۱۰۱ ـ ۱۰۳. نیز رجوع کنید به نامه ها و اسناد سیاسی ـ تاریخی، ص ٦۹.

«علما... هر کجا یافت شوند، جانی هستند که در پیکر دین محمد(ص) دمیده شده است.... خدا نیابت امام زمان(عج) را به تو اختصاص داده و از میان طایفه شیعه تو را برگزیده و زمام ملت را از طریق ریاست دینی به دستت داده و حفظ حقوق ملّت را به تو واگذار کرده و برطرف ساختن شك و شبهه را از دل مردم، جزء وظایف تو قرار داده; چون تو وارث پیغمبرانی، سررشته کارهایی را به دستت سپرده که سعادت این جهان و رستگاری آن جهان بدان وابسته است».[۱۶]

آثار وی گویای آن است که علاقه و امید فراوانی به علما داشته و آنان را نجات بخش و نماینده اسلام و پناهگاه مسلمین می دانسته است.

او در نامه ای به علمای ایران(مثل میرزای شیرازی) می نویسد،

«... از مدت ها پیش، دولتهای اروپا با اشتیاق و حرص وافری می خواهند کشور ایران را زیر نفوذ خود در آورند. این ها... کوشیده اند در نقاط مختلفه کشور برای خود نفوذی تولید نمایند و زمینه حکومت نمودن بر آن جا را فراهم سازند، ولی ضمناً هم می دانند علما فریب شان را نمی خورند و در مقابل اراده آنها تسلیم نمی شوند; زیرا که توده، دل بسته به علما و گوش به فرمان رؤسای دینی است; هر چه بگویند می پذیرد و هرکجا بایستند در نظر توده، فرمان علما رد شدنی نیست و هر چه بخواهند تغییرپذیر نخواهد بود».[۱۷]

۲. سید جمال و اسلام تجدّد گرا

برخی سید را در کنار شخصیّت هایی مانند سرسید احمد خان هندی، ضیاء گوکالپ ترك و شیخ محمد عبده مصری از نمایندگان شاخص اسلام تجدّد گرا معرفی کرده اند:

---

۱۶. نامه ها و اسناد سیاسی ـ تاریخی، ص۶۱.
۱۷. همان، ص۶۹.

«اسلام تجدّد گرایانه که کسانی مانند سر سیّد احمد خان هندی، محمد عبده مصری، ضیاء گوکالپ ترك، و سید جمال الدین اسد آبادی از نمایندگان شاخص آنند:

الف) عقل استدلال گر را نه فقط ابزار کشف و استخراج حقایق کتاب و سنّت می داند، بلکه منبعی در کنار دو منبع کتاب و سنّت می انگارد; از این مهم تر، درصدد است که برای اثبات حجیت و واقع نمایی کتاب و سنّت نیز از عقل استمداد کند; از این گذشته، حتی می خواهد که با یافتن اغراض و غایات احکام و تعالیم دینی و مذهبی التزام به آنها را نیز از صرف تعبّد خارج کند و امری عقلایی جلوه دهد; و به محض این که اندك تعارضی میان ظواهر آیات و روایات با یافته های عقلی احساس کند، آیات و روایات را از ظاهرشان عدول می دهد و به تأویل شان دست می یازد; و از این جهت، عقل گرا و تا آن جا که مقدور است، آزاد اندیش و تعبد گریز است.

ب) بر روح پیام اسلام تأکید دارد، نه بر ظواهر آن.

ج) تدین را بیش و پیش از هر چیز در اخلاقی زیستن می بیند، آن هم اخلاقی این جهانی، انسان گرا یانه....

د) احکام شریعت و فقه را تغییرناپذیر نمی داند، بلکه بیشتر آنها را تخته بند زمان، مکان، و اوضاع و احوال اجتماعی و فرهنگی جامعه عرب چهارده قرن پیش می انگارد و جمود بر آنها را موجب دور شدن از روح پیام جهانی و جاودانی اسلام می داند... .

هـ) سعی در ایجاد حکومت های شریعت مدار و فقه گرا ندارد و معتقد است که وجود جامعه ای دینی در سایه حکومتی غیر دینی(غیر دینی نه ضد دینی) نیز ممکن است... .

و) به تکثر گروی دینی قائل است.

ز) از تکثر گروی سیاسی نیز استقبال می کند.

ح) دین را برآورنده نیازهای دنیوی معنوی و اخروی می داند...

.

ط) معتقد نیست که با تأسیس حکومت دینی و ایجاد جامعه دینی لزوماً رفاه مادی نیز حاصل می آید.

ی) از تمدن غرب متجدّد و در بسیاری از مواضع، از فرهنگ آن نیز دفاع می کند و این تمدن و فرهنگ را در برآوردن نیازهای دنیوی مادّی که دین متکفل آنها نیست، موفق می بیند.

ی) دشمن جهان اسلام را بیشتر خانگی می داند، تا خارجی... .[۱۸]

نویسنده محترم، اسلام تجدّد گرایانه را در کنار اسلام بنیاد گرایانه و سنّت گرایانه قرار داده و ویژگی های متعددی را برای اسلام تجدّد گرایانه برشمرده است که عمدتاً با اندیشه های روشنفکری دینی ایران در دو دهه اخیر، سازگار است.

روشنفکری دینی در میان مسلمانان ـ که از برخورد فرهنگ و تمدن مسلمانان با فرهنگ غرب شکل گرفته ـ مراحل مختلفی را پشت سر نهاده و گفتمان های گوناگونی را تجربه نموده است. برخی از این تحولات از دگرگونی های فکری و اجتماعی در غرب یا تحولات گوناگون در جوامع مسلمان، متأثر بوده است. مطالعه اجمالی اندیشه های روشنفکری دینی با رویکرد تجدّدگرایانه در ایران از عصر مشروطه تاکنون، گویای این نکته است که برخی از مهمترین چهره های روشنفکری دینی، همچون دکتر علی شریعتی و مهندس مهدی بازرگان(در نخستین دوره فکری خود) با برخی معیارها و شاخص های یاد شده برای اسلام تجدّد گرا در نوشتار پیشین، همخوانی ندارد. مثلاً آنان بر خلاف ادعای مذکور، با جدّیت تمام درصدد فعال تر نمودن نقش دین در عرصه های مادی و اجتماعی بوده و در مقابل نگاه آخرت گرایانه برخی از عالمان سنتی، موضع انتقادی داشتند. در دو دهه اخیر به سبب برخی حوادث داخلی و نیز دگرگونی های فرهنگی در غرب، بسیاری از روشنفکران دینی دچار تغییر دیدگاه شده، و فهمی حداقلی از دین ارائه کرده اند. مهندس بازرگان، نمونه روشنی از ظهور این تحول فکری در یك فرد است که پس از عمری تلاش برای پررنگ تر کردن چهره دنیوی دین و آموزه های مرتبط با حیات مادی آن، در آخرین اثر خود ـ در سال های واپسین زندگی ـ به این نتیجه رسید که تنها هدف پیامبران، آخرت بوده و خداوند در اداره حیات مادی بشر، دخالتی نکرده و آن را به عقل معاش او واگذار کرده است[۱۹].

---

۱۸. ملکیان، مصطفی، راهی به رهایی، نشر نگاه معاصر، چاپ اوّل، ص ۱۰۰ ـ ۱۰۲، تهران، ۱۳۸۱.

۱۹. سروش، عبدالکریم، مدارا و مدیریت، صراط، ۱۳۷٦، ص ۱۲۹، مقاله «آن که به نام بازرگان بود نه به صفت».

شاخصهایی که نویسنده برای اسلام تجدّد گرا برشمرده و به طور کلی به روشنفکرانی چون سید جمال نسبت داده، نه تنها برای بسیاری از آنها هیچ شاهدی ـ در تمامی آثار سید ـ نمی توان یافت; بلکه برای بعضی از آنها، شواهد خلاف نیز پیدا می شود. به هر حال بود یا نبود این مشخصه ها را در اندیشه سید جمال، باید از آثار او به دست آورد و با حدس و گمان و سرایت اندیشه های روشنفکری معاصر به پیش قراولان این راه، نمی توان به نتیجه مطلوب رسید .

اوّلین نشانه های نقصان تعمّق و تحقیق در اظهار نظر اخیر را می توان در یکسان انگاری و هم فکری شخصیت هایی مانند سر سید احمد خان[۲۰] و ضیاء گوکالپ [۲۱] با سید جمال یافت. یکی از مجاهدت های علمی سید در دوران اقامت در هند و پس از آن، مخالفت شدید با اندیشه ها و افکار سید احمد خان بوده است، به گونه ای که تحلیل گران روشنفکری معاصر، آن دو را در دو نحله متفاوت جریان روشنفکری دینی جای می دهند.[۲۲] سید جمال در ردّ اندیشه های سید احمد خان مقالات و کتب متعدد نوشت و در یکی از آثار خود، او را تحریف گر قرآن، مروّج دین زدایی، سرسپرده و دردانه انگلیس و دجّال آخر الزمان نامید.[۲۳] شهید مطهری در یادداشت های خود چنین می نگارد:

«این جهت به عقیده ما از امتیازات بزرگ سید جمال است که سید جمال طرفدار احیاء و اصلاح تفکر دینی و ضرورت بازگشت به

---

۲۰. سید احمد خان فرزند محمد تقی خان در سال ۱۸۲۷م(۱۲۳۲ق) در دهلی به دنیا آمد. مدتی به عنوان بایگان در دادگاه جنایی انگلیس در هند به خدمت مشغول شد. وی پس از موفقیّت در خاموش کردن مسالمت آمیز قیام انقلابی هندیان علیه انگلیس، به دریافت لقب «سر» از دولت انگلیس نایل آمد. او در ۵۲ سالگی با فرزندانش عازم انگلیس شد و در بازگشت، به تأسیس دانشگاه و مراکز علمی در علیگره اقدام کرد.(مراجعه شود به: فراستخواه، مقصود، سرآغاز نواندیشی معاصر دینی و غیر دینی، ص۲٦۲، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۷).

۲۱. محمد ضیاء گوکالپ(ZIYA Gokalp) جامعه شناس، شاعر، نویسنده و یکی از مهمترین روشنفکران و سخن گویان جنبش ناسیونالیسم ترکیه است که در سال ۱۸۷٦ به دنیا آمد. پس از انقلاب جوانان ترك در سال ۱۹۰۸ در یك حرکت زیر زمینی با عنوان کمیته اتحاد و پیشرفت در سالونیکای یونان شرکت کرد و در همانجا به عنوان معلم فلسفه و جامعه شناسی در دبیرستان تدریس کرد. وی در آن سازمان نقش یك رهبر روشنفکر را داشت و این همان سازمانی است که بعدها بر کشور ترکیه حاکم شد. وی در ۱۹۱۲ صاحب کرسی استادی جامعه شناسی در دانشگاه استانبول شد. در آغاز وی مؤسّس اندیشه پان ترکیسم بود که هدف از آن متحد کردن ترك زبان های همه جهان بود اما بعدها ایدئولوژی خود را محدود به ترکان عثمانی کرد تا آنها را وارد مرحله مدرن سازی و غربی شدن کند، زیرا اعتقاد داشت که ملّت ترکیه می تواند بسیاری از روش های زندگی غرب را بدون تخریب میراث ترکی با خود سازگار سازد. او در ۱۹۲۳ به عنوان عضو پارلمان جمهوری ترکیه نوین انتخاب شد و یك سال پس از آن درگذشت.

۲۲. مسعود پدرام، روشنفکران دینی و مدرنیته، ص۵۳ و ۵٦، انتشارات گام نو، تهران، ۱۳۸۳، چاپ دوم.

۲۳. العروة الوثقی، ص٤٤٦.

مرحوم دکتر شریعتی که در آثار خود پیوسته و فراوان از سید جمال به عظمت و نیکی یاد می کند و او را شخصیت بی بدیل تاریخ معاصر می شمارد[۲۵]، ظهور شخصیّت هایی همچون سرسید احمد خان و گوکالپ(پدر فکری آتاتورك) را در کنار میرزا ملکم خان و تقی زاده، خطیرترین مسئله شرق و دنیای اسلام در قرن اخیر می داند، او آنان را پیشروان نهضت اصلاح طلبی عوضی و روشنفکر بازی متجددانه فرنگی مآب می شمارد که کوشیدند به نام تجدّد، اسلام را از سر راه ورود استعمار به سرزمین های شرقی بردارند.[۲۶]

گوکالپ نیز که تحت تأثیر اندیشه های استعماری ناسیونالیسم اروپایی در اواخر قرن نوزدهم به تأسیس و دفاع سرسختانه ازپان ترکیسم پرداخت، تا جایی که اقدامات او و هم فکرانش به سرنگونی خلافت عثمانی انجامید، در نقطه مقابل مصلحانی همچون سید جمال جای می گیرد. سید در همان عصر به عنوان پُرآوازه ترین مدافع پان اسلامیسم(اتحاد اسلام)[۲۷]، اقوام و ملّت های گوناگون مسلمان را به محوریت اسلام فرا می خواند و بزرگترین خطر را برای جهان اسلام اندیشه هایی همچون پان ترکیسم و پان عربیسم می دید.

---

۲٤. مرتضی مطهری، یادداشت های استاد مطهری، ج۱، ص۱۵۹، انتشارات صدرا، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۲۵. نام سید جمال الدین تقریباً در تمامی سی و چهار مجلّد مجموعه آثار دکتر علی شریعتی به کرّات آمده است و شریعتی از کمتر اندیشمندی همچون او، اینچنین تجلیل نموده و تحت تأثیر اندیشه های او قرار گرفته است، به عنوان نمونه مراجعه شود به: مجموعه آثار، ج٤،(بازگشت)، ص ٤٠، ۷۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱٤۸، ۱۵۲، ۲۲۷، ۲۵۸ و ۳۱۰.

۲٦. علی شریعتی، مجموعه آثار، ج٤(بازگشت)، ص٤۱. برای آشنایی بیشتر با اندیشه های دکتر شریعتی پیرامون سر سید احمد خان مراجعه شود به: مجموعه آثار، ج۳٤(نامه ها)، ص۲۲۵.

۲۷. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، ص۷۹، انتشارات مروارید، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۸۱.

افکار تجددد طلبنانه گوکالپ که منبع فکری سیاستمدارانی مانند آتاتورك بود به بهانه مدرنیزاسیون، به محو باورها و آثار اسلامی در ترکیه نوین انجامید که با اندیشه سید جمال در تجدد بنای اسلام در تعارض بود.

در انتساب برخی از مؤلفه های تجدد گرایی اسلامی ـ در اظهارات مصطفی ملکیان ـ به سید جمال، لغزش های دیگری نیز به چشم می خورد که با مطالعه فصل های آتی، برخی از آنها آشکار خواهد شد.

۳. نفی بدعت و بازگشت به اسلام نخستین

سید که بازگشت شوکت و عظمت گذشته اسلام و مسلمانان را آرزو داشت و آن را وجهه همّت خویش قرارداده بود، دست یابی به چنین هدفی را جز با پای بندی به همان اصول نخستین اسلام ـ که زمینه ساز تحولاتی شگرف میان مسلمانان شد ـ و نفی بدعت هایی که در طول قرن های متمادی پیرایه ای بر آن تعالیم راستین گشته بود و سستی و انحطاط مسلمانان را در پی داشت، نمی دانست، از این رو در ضمن دعوت به اصول و مبانی برخاسته از کتاب و سنّت، به مبارزه با بدعت ها و سنّت های غیر دینی، دعوت می کرد. افکار او زمینه ساز نهضت سلفیه در میان روشنفکران مسلمان گشت و توسط شیخ محمد عبده، رشید رضا و اخوان المسلمین دنبال گردید.[۲۸]

«چاره بازگشت مسلمین به عزّت دیرینه، عمل کردن به همان اصول محکم صدر اسلام است. آنچه مسلمین را یکپارچه و همت های آنان را برانگیخته... و به آنان منزلتی بخشیده که بر رؤوس امّت ها شرافت دارند... تنها دین است که با اصول قویم و قواعد محکم که شامل انواع حکمت ها و باعث الفت و خواننده محبّت... و متکفل مبانی اجتماعی مورد نیاز انسان، و حافظ وجود آن است، معتقدین خود را به جمیع فروع مدنیّت ندامی کند. اگر این [اصول محکم صدر اسلام و سنت نبوی] شریعت و آبشخور امّت بوده است و برای چنان اهدافی وارد شده است و از چنین اغراضی صادر گردیده است، پس چه چیزی در این امّت خلل وارد ساخته و کدامین علّت آن را به سقوط

۲۸. نهضت سلفیه در میان روشنفکران و متفکران بزرگ اهل سنّت تفاوت چشمگیری با اندیشه های سلفی وهابیّون عربستان دارد. مراجعه شود به: عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، ص ۱۲۸،انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۰.

سپس سید با هشدار به بدعت گذاران می گوید:

«هرکس اصلاح امت را جز در آنچه گفتیم بجوید برگفتاری غیر عادلانه واشتباه سوار شده و پایان را آغاز قرار داده و تربیت را بر عکس شروع کرده و در آن بر خلاف نظام وجود عمل نموده، و غایت و قصد وجود را بر عکس ساخته و بر امّت جز بدبختی و هلاکت نیفزوده.».[۳۰]

او برای گفتارش از اصول دینی و سنّت بدون بدعت در صدر اسلام شاهد می آورد که امّت عرب با آن پیشینه جاهلیّت با عمل به همان اصول محکم اسلام و سنّت نبوی از کجا به کجا رسیدند.[۳۱] سید همین سنّت و اصول محکم صدر اسلام را ملاك عزت و منبع قابل رجوع می داند و این سنّت بی بدعت و جامعه نبوی و احکام متین صدر اسلام را مرکز عزت و منبع استنباط و الگوگیری می شمارد; از این رو در مقاله ای دیگر خطاب به علما می گوید:

«بر علمای راسخ که روح امّت هستند و رهبران امّت محمدیه می باشند، واجب است که در تنبیه غافلان اهتمام ورزیده... و اگر امّت با رجوع به سنّت نبی اسلام و کنار انداختن هر بدعتی و خارج شدن از هر عادت بدی که بر نصوص قرآن انطباق ندارند، انحطاط و

---

۲۹. العروة الوثقی، ص۸۳.
۳۰. همان، ص۸٤.
۳۱. همان.

٤. دعوت به عقلانیّت

فراخوان به عقلانیت مهم ترین محور جنبش های اصلاح طلبانه اسلامی در سده های اخیر است. پیروی از سنت های جاهلی و تقلید کورکورانه از پدران و گذشتگان، اساسی ترین موانع حرکت های اصطلاح طلبانه بوده است. سید جمال با استناد به قرآن و روایات دعوت به خرد ورزی کرد تا ضمن گذر از این موانع دشوار، مبانی ترقی و رشد را در جامعه پی ریزی کند:

«باید آحاد هر امتی از امم، عقاید خود را که اوّل نقشه الواح عقول است بر براهین متقنه وادله محکمه مؤسس سازند و از اتّباع ظنون در عقاید دوری گزینند، و به مجرد تقلید آبا و اجداد خویشتن قانع نشوند; زیرا اگر انسان بلاحجت و دلیل به اموری اعتقاد کند، و اتّباع ظنون را پیشه خود سازد، و به تقلید و پیروی آبای خود خرسند شود، عقل او لامحاله از حرکات فکریه بازایستد و اندك اندك بلادت و غباوت بر او غلبه نماید تا آن که خرد او بالمرّه عاطل و از ادراك خیر و شر خود عاجز ماند، و شقاء و بدبختی از هر طرف او را فرو گیرد. تعجب منما گیزو وزیر فرنسا که تاریخ سیویلیزاسیون[۳۳]; یعنی مدنیّت امم افرنجیه را نوشته است، می گوید: یکی از اعظم اسباب تمدن یوروپ این بودکه طایفه ای ظهور کرده، گفتند: «اگر چه دیانت ما دیانت عیسویه است، ولی ما را رسد که براهین اصول عقاید خود را جویا شویم.» و جماعت قسیسها اجازت نمی دادند و می گفتند که: بنای دین بر تقلید است و چون آن طایفه قوت گرفته افکار ایشان منتشر گردید، عقول از حالت بلادت و غباوت درآمده در حرکت و جولان آمد و در استحصال اسباب مدنیّت کوشیدن گرفت. دین اسلام آن یگانه

---

۳۲. همان، ص۱۸۷.

۳۳.Civilisation

۵. تفسیر قضا و قدر

سید جمال به حضور و پویایی همه عناصر دین در صحنه جامعه و بیرون کشیدن آنها از انزوا و رکود و دمیدن روح تازه در کالبد بی جان آنها برای رسیدن به عظمت و مجد اسلام و مسلمانان باور داشت. او برای دست یابی به چنین آرمانی، زیر ساخت های اندیشه های انزوا طلب و بی تحرك را به چالش می کشید و به بازخوانی و بازسازی مفاهیم مستهلك و فرسوده فرا می خواند. در این راستا رساله ای در قضا و قدر نوشت و این آموزه بلند دینی را از انحطاطی که گرفتار آن بود رهایی داد و آن را به باوری اصلاحی، انقلابی و حرکت آفرین بدل کرد:

«... یکی از اصول و مسائل اساسی دین اسلام عقیده قضا و قدر است. فرنگی ها با برداشت غلطی که از آن کرده اند بر این توهّمند که عقیده قضا و قدر اگر در اذهان و نفوس قومی جای گرفت همت و قوّت را از آنان ستانده و ضعف و پستی را بر آنان محکّم و چشانده است. علّت فراز و نشیب های مسلمین را منحصر به عقیده قضا و قدر آنان کرده اند. آنان می گویند: فقر و فاقت، عقب افتادگی در قدرت نظامی و سیاسی، رواج فساد اخلاقی و کثرت دروغ، نفاق، خیانت و ... بر مسلمین سایه گسترانده. از وضع کنونی و آینده خود جاهل، و از

---

۳٤. در قرآن مجید آیات بسیاری در ضرورت تفکر، تعقل، عدم پذیرش روش باطل پیشینیان، استناد به دلیل و برهان و... آمده است و سید برای دوری از تفصیل، اهل خرد را به مطالعه قرآن دعوت می کند.

۳۵. همان، ص٦١ ـ ٦٢.

روشن بینی و نگاه جدید سید از مفهوم غبار گرفته قضا و قدر، معنایی نو و حرکت آفرین ترسیم می کند. در زمان او نه عوام بلکه اندیشمندانی بودند که بدبختی های مسلمین را با همین مفهوم قضا و قدر ـ براساس فهم خود ـ عادی و طبیعی می دانستند. وی چهره اصلی این مفهوم را به نمایش گذاشت:

«امیدوارم علمای معاصر در رهایی بخشی این عقیده از پیرایه های بدعت، توان خود را به کار گیرند و از این عقیده، حرکت و طرحی نو بسازند. چنان که غزالی و امثال او می گفتند: توکّل و رکون به قضایی که شرع از ما خواسته در مقام عمل است نه در راه بطالت و توجیه کسالت و اهمال فریضت. ما با حجت توکّل برخدا پاره ای از واجبات را پشت سر انداختیم».[۳۷]

همین نگاه بر منظر فقهی او نیز تأثیر داشت، از این رو، انگاره های سستی و خمودی و جواز سکوت ذلت بار را با تمسك به عقیده قضا و قدر، بی اساس و بی مبنا می داند; بلکه این عقیده را خاستگاه حرکت و قیام، سخت کوشی و ایثار و... می شمارد. با این دیدگاه به قضا و قدر، موضع گیری فقهی او هم در جهت وجوب حرکت و قیام، و ستیز با کفر و استکبار و ستم گرایش پیدا می کند.

٦. یادگیری علوم جدید

---

٣٦. العروة الوثقى، ص ١١٢ ـ ١٢١; رسائل في الفلسفة و العرفان، ص ٧٩ ـ ٨٨.
٣٧. همان.

سید، به یافته های جدید و دستآوردهای علوم تجربی توجه داشت و به فراگیری آن ترغیب و تشویق می کرد و عقیده داشت: نباید از تکامل، ترقی و علم آنان عقب بیفتیم.[۳۸] اما در عین تشویق به فراگیری یافته های علمی جدید می گوید:

«آثار سوء رکون و ذلّت و دل باختگی در مقابل تمدن غربی و تقلید از آنان، تحقیر، محو اخلاق، شهامت، غیرت و... می باشد، و راه علاج امت ها هم، تمدن غربی نیست... .

دین اسلام بر خلاف دین مسیحیت، براساس غلبه، شوکت، عزت، رزمندگی، تبحر در فنون ضروری چون فیزیك، شیمی و... پایه گذاری شده است. کسی که در آیه «**وأعدّوا لهم مَااستَطعتُم مِنْ قوّة**» تأمل کند، یقین می یابد که پیروان این دین، خواستار غلبه و سیادت و فراهم کردن وسیله آن هستند و همین که اسلام شرط بندی را جز در مسابقه و تیراندازی حرام کرده است، معلوم می شود که شرع مقدّس چه مقدار به شناخت فنون نظامی علاقه دارد».[۳۹]

وی دین را اساس مدنیت و قوام عمران و آبادی می دانست و در ردّ اندیشه های سید احمدخان هندی می گوید:

«احمد خان بهادر، این وسوسه را القا می کرد که تمدن اروپا و ارتقای آن در علم و صنعت و برتری در قوت و اقتدار، فقط با دین زدایی محقّق شده است. از این رو، ما در رساله ای اثبات کردیم که دین، اساس مدنیّت و قوام عمران و آبادانی است».[۴۰]

سید در رساله نیچریه نیز به همین معنا اشاره می کند.[۴۱] وی خطاب به متعصبانی که فراگیری علوم جدید را بر خلاف دیانت اسلامی می دانند، می گوید:

«چون کلام بدین جا رسید، می خواهم با هزار تأسف بگویم که مسلمانان هندوستان میل حمایت دین یعنی تعصّب دینی را بسیار به نهج بد به کار برده اند، زیرا ایشان تعصّب را به سبب سوء استعمال، به حدی رسانیده اند که موجب بغض علوم و معارف و سبب تنفر از صنایع و بدایع گردیده است و چنان گمان کرده اند که آنچه منسوب به

---

۳۸. همان، ص۶۹.
۳۹. همان، ص۸۸ ـ ۸۲.
۴۰. همان، ص۴۴۶.
۴۱. مجموعه رسائل و مقالات، ص۲۶ و ۲۷.

و در جایی دیگر در همین زمینه می گوید:

«آنها که از علوم و معارف منع می کنند، به زعم خود صیانت دیانت اسلامیه را می نمایند، امّا آنها در حقیقت دشمن دیانت اسلامیه هستند. نزدیك ترین دین ها به علوم و معارف، دیانت اسلامیه است و هیچ منافاتی در میان علوم و معارف و اساس دیانت اسلامیه نیست. امام غزالی، در کتاب «المنقذ من الضلال» می نویسد: آن که می گوید: دیانت اسلامیه منافی هندسه و براهین فلسفه و قواعد طبیعیه است، آن شخص دوست جاهل اسلام است. ضرر این دوست جاهل زیاده است از ضرر زندیق ها و دشمنان اسلام...».[٤٣]

او تمدن موجود را ادامه تمدن سده های دوم تا ششم اسلامی دانسته و از این رو، تقسیم علم را به اسلامی و غیر اسلامی، نادرست می انگارد:

«علمای ما در این زمان، علم را بر دو قسم کرده اند: یکی را می گویند، علم مسلمانان و یکی را می گویند، علم فرنگ، و از این جهت منع می کنند دیگران را از تعلیم علوم نافعه و این را نفهمیده اند که علم آن چیز شریفی است که به هیچ طایفه ای نسبت داده نمی شود و به چیز دیگری شناخته نمی شود، بلکه هر چه شناخته می شود به علم شناخته می شود. هر طایفه ای که معروف می گردد به علم معروف می گردد و انسان ها را به علم باید نسبت داد، نه علم را به انسان ها. چه بسیار تعجب است که مسلمانان، آن علومی که به ارسطو

---

٤٢. همان، ص ١٥١.

٤٣. مقالات جمالیه، ص ٩٥، به نقل از سید جمال، جمال حوزه ها، مجموعه مقالات، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ص١٧٣ و ١٧٤.

ارنست رنان(مستشرق فرانسوی) به اسلام و مسلمانان دو انتقاد دارد: ۱ ـ دیانت اسلامی به ستیز و مقابله با علم برخاسته است. ۲ ـ سرشت امت عرب شایستگی علوم ماوراء الطبیعه و فلسفه را نداشته است. سید در مقاله ای که روزنامه فرانسوی «دیبا» در تاریخ نوزدهم مایو سال ۱۸۸۳م، آن را چاپ نمود در پاسخ ارنست رنان می نویسد:

«اما در باره تقابل دین اسلام و علم... آیا این شرّ از نفس دیانت اسلامی صادر شده است؟ یا سرچشمه آن قالبی است که اسلام با آن قالب در عالم معرفی و منتشر شده است؟ یا اخلاق، عادات، و ملکات طبیعی گروه هایی که اسلام را به خود بسته اند منشأ آن می باشد؟ شکی نیست که کمی وقت و عدم فحص آقای رنان پرده ای شده بر جلوی دیدگانش تا از این نکته محجوب و غافل بماند... .

امّا پاسخ اشکال دوم این است که عرب، گرچه فلسفه خود را از یونان و بعضی علوم را از فارس گرفت ولی آن را رقیق ساخت و چهار چوبه ومسایلش را وسعت بخشید و آن را توضیح و نظم منطقی داد. در این سیر و تعالی به مرتبه ای از کمال رسید که دالّ بر سلامت ذوق عرب و حاکی از استواری و دقت کم نظیر آنان بود. این در حالی است که فرانسوی ها و انگلیسی ها و آلمانی ها از روم و سرزمین های آن به اندازه عرب دور نبودند و به آسانی می توانستند از گنج های علوم روم و بیزنطیّه بهره مندشوند اما چنین نکردند حتی کار به جایی رسید که مناره تمدن عربی بر بالای سر کوه های برانس هویدا شد به گونه ای که بر غرب ارزش و روشنی بخشید. بعد از آن که ارسطو لباس عربیت پوشید اروپاییان از او به خوبی استقبال کردند ولی فکر نکردند که ارسطو در لباس یونانی به آنان نزدیك تر است».[۴۵]

---

۴۴. همان.

۴۵. العروة الوثقی، ص۳۷ و ۳۸.

سید نه تنها دین را در مقابل علم نمی دید، بلکه آن را ـ چنان که اشاره شد ـ تشویق گر علوم و فنون می دانست:

«.. دین، امت ها را به کسب فضایل و وسعت بخشی دایره معارف بر می انگیزاند. امّت ها با دین به اقصی غایت تمدن منتهی می شوند. اگر از این گفته در شگفتی، من از شگفتی تو بیشتر در عَجَبم. آیا تاریخ امت عرب را فراموش کرده ای؟! قبل از بعثتِ دین، در چه توحّش و پراکندگی و فرو افتادگی و زشت زدگی به سر می بردند ولی هنگامی که دین به سراغ آنان آمد به آنان یکپارچگی، قوّت و پاکی بخشید، عقولشان را تنویر، و اخلاقشان را تقویم، و احکامشان را تسدید کرد. آقای جهان گشتند و با سیاست عدل و انصاف، سردمداران سیاست دوستداران خود شدند. پس از آن که در غفلت از تمدن و مقتضیات آن، غوطه می خوردند، این شریعت و آیات آن بود که آنان را در سمت طلب فنون متنوع و تبحر در آن بیداری بخشید و طبّ بقراط و جالینوس و هندسه اقلیدس و هیئت بطلیموس وحکمت افلاطون و ارسطو را به دیار خود منتقل کردند در حالی که قبل از دین از هیچ کدام این ها برخوردار نبودند».[٤٦]

۷. طرد اباحی گری

او در پشت پرده تفکر شریعت گریزی و اباحه گری صوفیان و باطنیان، مادیگرایان و ملحدان را می دید که برای محو اسلام به ترویج این اندیشه نادرست پرداختند. سید در رساله نیچریه می گوید:

«... و همین گونه غلبه و عزّ این امت شریفه را بود تا آنکه در قرن چهارم نیچریها; یعنی طبیعیین به اسم باطنیه و صاحب السرّ در مصر آشکارا شدند، و زبانیه خود را در جمیع اطراف و اکناف بلاد مسلمان خصوصاً در ایران منتشر کردند. و چون این نیچریهای اصحاب باطن دیدند که نور شریعت محمدیه(ص) جمیع مسلمانان را منور گردانیده و علمای دیانت مصطفویه با کمال علم وسعه فضل و

---

٤٦. همان، ص٨٤.

او افکار اباحی گری تعبّد گریز را در بین دیانت مداران اسلامی، کار شوم فرنگیان معرفی می کند:

«قوی ترین رابطه بین مسلمین رابطه دینی است... و فرنگیان که به پخش افکار اباحی گری و الحادی در بین دیانت مداران اسلامی رو آوردند، جز برای انهدام ملّت اسلامی و پراکنده کردن آنان نبوده است».[۴۸]

«... اثر دین در جان دینداران به استحکام نمی نشیند مگر این که رؤسای دین و حافظان و حاملان شریعت به وظیفه خود که تبیین اوامر و نواهی دینی است، به جدّ به پاخیزند.»[۴۹]

---

۴۷. مجموعه رسائل و مقالات، ص۴۲ و ۴۳.
۴۸. العروة الوثقی، ص۳۰.
۴۹. همان، ص۱۲۸.

«ستاندن تعصب دینی از مسلمین، یك شیوه استعماری است و ما از دهریین و زنادقه در لباس اسلام که در این شیوه همگام استعمار هستند در شگفت نیستیم، بلکه تعجب ما از مسلمانان ساده لوحی است ـ که با بقاء در عقاید و ثبات در ایمان خود ـ در مذمت تعصب دینی سخن پراکنی می کنند و به متعصبین دینی بر چسب خشونت زده و آنان را از یافته های تمدن جدید دوردانسته و از آنان کناره می گیرند، در حالی که نمی دانند با این کار در عصای خود شکاف می اندازند و خود را به فساد کشانده و خانه های خود را با دست خود و بی دینان خراب می کنند».[۵۰]

در ادامه همین مقاله می گوید:

«بر شما باد که تقوای الهی را پیشه کنید و در حفظ عهدها و شناخت حقوق صاحبان حق و حسن معامله و استحکام الفت بین خود و دیگر هم وطنان در منافع ملّی [و نیز اتقان دوستی] خود با دینداران ادیان دیگر به اوامر الهی ملزم و پایبند باشید».[۵۱]

۸. قلمرو دین و شریعت

او دین را دو سویه می نگرد و سعادت دنیا و آخرت را در دین می بیند. نه آخرت گرایی را در گرو دنیا ستیزی می داند و نه دنیا گرایی را وامدار آخرت گریزی می پندارد.

رشید رضا از شاگردان مکتب سید می گوید:

«اسلام، روحانی و اخروی فقط نیست بلکه دینی است، روحانی جسمانی، اخروی دنیوی که از مقاصد آن، هدایت انسان به سمت سیادت در زمین تا انسان در برقرار کردن محبت و عدل خلیفة الله باشد.[۵۲]

سید، انحصار سعادت دنیا و آخرت را در اسلام این گونه به رشته تحریر در می آورد:

---

۵۰. العروة الوثقی، ص۱۰۸ و ۱۰۹.
۵۱. همان، ص۱۱۰.
۵۲. العروة الوثقی، ص۲۸.

«... لم تكن وجهته كوجهة سائر الاديان إلى الآخرة فقط و لكن مع ذلك أتى بما فيه مصلحة العباد في دنياهم و ما يكسبهم السعادة في الدنيا، و النعيم في الآخرة و هو المعبّر عنه في الاصطلاح الشرعي بسعادة الدارين...»;[٥٣]

«نگاه دین اسلام مانند سایر ادیان نیست که فقط به آخرت نظاره کند; بلکه علاوه بر آخرت، تمامی مصلحت بندگان در دنیا و راه های کسب سعادت دنیا و آخرت را هم فراهم آورده است و این همان است که در اصطلاح شرعی به سعادت دو جهانی تعبیر می شود».

در جایی دیگر، اسلام را اخروی و دنیوی دانسته و آن را دارای حاکمیت مدبرانه ای برای اعمال قوانین شرعی شمرده است:

«... الدين الاسلامی لم تكن أصوله قاصرة على دعوة الخلق إلى الحق و ملاحظة أحوال النفوس من جهة كونها روحانية مطلوبة من هذا العالم الادنى إلى عالم أعلى بل هي كماكانت كافلة لهذا جاءت وافية بوضع حدودالمعاملات بين العباد و بيان الحقوق كلّيها و جزئيها و تحديد السلطة الوازعة التي تقوم بتنفيذ المشروعات و إقامة الحدود و تعيين شروطها...»;[٥٤]

«... اصول دین اسلام نه تنها بر دعوت خلق به حق و در نظر داشتن حالات روحی و روانی انسان بدین لحاظ که از عالم اَدنی به عالم اَعلی طلبیده شود، قصوری ندارد، بلکه علاوه بر آن که عهده دار این کمال بخشی روح انسان است، برای وضع حدود و قوانین معاملات مردم و بیان حقوق کلی و جزئی آنان و تقنین و تحدید حاکمیت مدبرانه ای که به تنفیذ و اعمال قوانین شرعی و اقامه حدود و تعیین شروط حدود به پا خیزد، فرو فرستاده شده و عهده دار این مهم نیز می باشد ...».

سید در بخشی دیگر می گوید:

---

٥٣. همان، ص٧٣.

٥٤. همان، ص ٧١.

«در حقیقت، شریعت مقدسه الهی است که حاکم تدبیرگر مسلمین است...».[۵۵]

او دین را تنها وسیله نجات بخش و عهده دار تمامی نیازهای انسان می شمارد:

«... [دین] تمامی مبانی زندگی اجتماعی بشری را متکفل شده است و حافظ وجود آن و معتقدین خود را به سوی تمامی فروع مدنیت و تمدّن ندا می کند».[۵۶]

وی دین را یگانه سوق دهنده به سوی سعادت دنیا و آخرت می داند:

«دین است که انسان را به سوی سعادت دنیا و آخرت می کشاند».[۵۷]

او قوام امت ها و مدار سعادت آنان را در دین می بیند:

«دین قوام امت هاست و با آن، رستگاری امت ها تأمین می شود و سعادت و مدار امت ها بر محور آن می باشد».[۵۸]

سید در باره اسلام می گوید:

«اسلام براساس حکمت استوار گشته و ساختمان آن بر رکن رکین سعادت بشر برافراشته شده است».[۵۹]

بر آیین مسیحیّت به جهت دنیا گریزی و بی توجهی به مصالح دنیوی خرده می گیرد:

«دیانت مسیحیه بر مسالمت و آسان گیری در هر چیزی بنا شده است و با برداشتن قصاص، و کنار زدن ملك و سلطنت، و دورانداختن دنیا و باور به پوچی آن، آمده است، و به متدینین خود وجوب خضوع برای هر سلطان حاکمی، و ترك اموال سلاطین برای سلاطین، و دوری از منازعات شخصی و قومی، بلکه دینی را سفارش و موعظه کرده است.[۶۰]

---

۵۵. همان، ص۷۲.
۵۶. همان، ص۸۳.
۵۷. همان، ص ۱۲۸.
۵۸. رسائل فی الفلسفة و العرفان، ص ۱۳۶.
۵۹. همان، ص۱۹۳.
۶۰. العروة الوثقی، ص۸۷.

در اندیشه او برپایی دین بر بنیانی استوار، منجر به جوامع برخوردار و مرفّه می گردد که در دنیا و آخرت به سعادت و آبادانی دست یافته اند:

«و چون معلوم شد که دین، مطلقا مایه نیك بختیهای انسان است پس اگر بر اساس های محکم و پایه های متقن گذاشته شده باشد البته آن دین به نهج اتم سبب سعادت تامه و رفاهیت کامله خواهد گردید، و به طریق اَولی موجب ترقیات صوریه و معنویه شده و علم مدنیّت را در میان پیروان خود خواهد بر افراخت بلکه متدیّنین را به تمامی کمالات عقلیه و نفسیه فایز و ایشان را به نیك بختی دو جهان خواهد رسانید. و اگر غور نماییم در ادیان هیچ دینی را نخواهیم دید که براساس محکم و متقن نهاده شده باشد مانند دین اسلام».[٦١]

همین کتاب، از عرفی شدن و دنیوی گشتن فقه شکوه نموده و این بار نیز به رأی غزالی تمسّك کرده است:

نیازی به توضیح نیست که سخنان سید جمال که در این بند نقل شد، تا چه حدّ با برداشت های حدسی و غیر مستند برخی از نویسندگان از اندیشه های او فاصله دارد.

در بند دوم(سید جمال و اسلام تجدد گرا) گذشت که برخی سید را براین باور می دانند که: «دین را برآورنده نیازهای دنیوی معنوی و اخروی می داند و معتقد نیست که با تأسیس حکومت دینی و ایجاد جامعه دینی لزوماً رفاه مادی نیز حاصل می آید!»[٦٢]

٩. حاکمیّت شریعت

یکی از نویسندگان در اظهار نظر پرخطای خود که به تفصیل در بند دوم(سید جمال و اسلام تجددّ گرا) گذشت، یکی از مبانی فکری شخصیت هایی همچون سید جمال را این گونه معرفی می کند:

---

٦١. مجموعه رسائل و مقالات، ص٥٧.
٦٢. ملکیان، راهی به رهایی، ص ١٠٠.

«سعی در ایجاد حکومت های شریعت مدار و فقه گرا ندارد و معتقد است که وجود جامعه ای دینی در سایه حکومتی غیر دینی(غیر دینی نه ضد دینی) نیز ممکن است».[٦٣]

و اینك سید، با روایتی مستند از اندیشه هایش:

«اگر سردمداران اسلامی به قواعد شرع برگردند و سیره اوّلین را بپیمایند، در اندك زمانی، سلطه و ملك آنان گسترش می یابد».[٦٤]

او یکی از عوامل ضعف مسلمین را تبعیت نکردن از اوامر و نواهی شرع اسلامی می داند.[٦٥]

یکی از آرزوهای او حاکمیت قرآن بود و عقیده داشت که تمامی کارهای حکومت باید زیر نظر علما و طبق شریعت و احکام آن باشد، او این کار را طلیعه دولت آل محمد(ص) می دانست.

سید در نامه ای به علمای بزرگ شیعه می نویسد:

«... پس اگر بزرگان و رهبران عتبات مقدسه ـ بزرگ مذهب و رئیس گروه و فقیه قوم ـ تصمیم گرفتند که اسلام را از شر جنون ناصرالدین شاه و زندقه وزیرش نجات دهند، به علمای همه استان ها و امرای با ایمان همه نقاط دستور دهند که اوامر عالی و احکام الهی آنان را به توده مردم ابلاغ کنند تا همه آگاه شوند که اسلام و مرکزیت آن در معرض خطر بزرگی قرار گرفته و رفع این خطر، بدون برکناری ناصرالدین شاه و تبدیل این حکومت ستمکار و تبهکار به یك حکومت مشروع و عادلانه امکان پذیر نیست. وی سپس به پیش قراولان سربازان و امرای ارتش دستور دهند که برای اداره امور مملکت، یکی از فرزندان یا برادران او را که پاکدامن و متدین و درکارهای نیك پیش گام است، انتخاب کنند که مورد رضایت رهبران دینی باشد و مردم با ایمان از او متنفر و بیزار نباشند و او در پیشگاه علمای تهران و در یك اجتماع عمومی مردم، سوگند یاد کند که پس از نشستن بر اریکه حکومت، از راه راست و احکام حق منحرف نگردد

---

٦٣. همان.
٦٤. العروة الوثقی، ص٧٤.
٦٥. همان، ص١٢٨.

سید در تمام گفتارش، حضور دین و فقه را در عرصه های گوناگون سیاسی، اجتماعی لازم و کار آمد می بیند. او می گوید:

«ابزار و آلات و تجهیزات وقتی به کار آید که مردانی با تدبیر، حاذق و با درایت، بنای حکومت را بر قواعد عدل نهاده و رعیت را بر حدود شریعت نگه دارند».[٦٧]

وی دستیابی به آرمان بلند حاکمیت دین و شریعت را تنها در گرو سلطه سیاسی می بیند و کسب حاکمیت سیاسی را مقدمه لازم برای رسیدن به این هدف می شمارد:

«ما که خود اختلاف و گرایش به ستم را در خود نظاره گر هستیم، آیا می توانیم بر این ادّعا باشیم که به فرایض دینی خود قیام کرده ایم؟ چگونه چنین ادعایی کنیم در حالی که اجرای معظم احکام دینی متوقف بر قدرت ولایت شریعتمدار است. پس اگر عزّت طلبی و وحدت ذاتاً دو فریضه نباشند آیا از مقدماتی به حساب نمی آیند که واجب [یعنی قدرت ولایت شرعی] جز با آن ها به تمام و کمال نمی رسد؟[٦٨]

١٠. دفاع از فقه

---

٦٦. نامه ها و اسناد سیاسی ـ تاریخی، ص ٨٦.
٦٧. العروة الوثقی، ص ١٥٣.
٦٨. همان، ص ١٤٢.

سید مقاله ای با نام «الفقه الاسلامی» نگاشته که در آن به تمجید احکام و فقه اسلامی می پردازد و نسبت های حکمای فرنگ را به فقه اسلامی ـ که آن را نسخه ای از قانون روم و مانند آن دانسته اند ـ ناروا می شمرد و سپس برای معرفی فقه اسلامی در سطح جهانی برای مجاب کردن آنان، کتاب ساواس پاشا را که به زبان فرانسوی تألیف شده، بیانگر مبانی فقه اسلامی و کیفیت استنباط مسائل فقهی از اصول آن، می داند و این کتاب را از آن جهت می ستاید که پاسخی به آن نسبت های ناروا است; زیرا فقه اسلامی را مبتنی بر وحی و الهام دانسته و مأخذ آن را کتاب خدا و سنت نبی معرفی کرده است تا منکرین بدانند که علمای اسلامی از این منابع ـ که قرآن، سنّت، اجماع و قیاس می باشد ـ احکام فقهی را استنباط کرده اند، و آن نسبت های ناروا هیچ اساسی ندارد.[٦٩]

«کتابٌ ألّفه ساواس با شا وبیّن فیه مبانی الفقه الاسلامی و کیفیة استنباط مسائله من أصول صحیحة استخرجها العلماء من الکتاب و السنّة»;[٧٠]

ساواس پاشا کتابی تألیف کرده است ودر آن به تبیین مبانی فقه اسلامی و کیفیت استنباط مسائل شرعی از اصول و قواعد صحیح که علما از کتاب و سنّت برگرفته اند، پرداخته است.

«حکمای فرنگ از راه رشد و هدایت گمراه گشتند; زیرا وقتی دیدند شریعت اسلامی دارای احکام متقنه و احاطه تامه به وقایعی دارد که با آن روابط ابنای بشر در معاملاتشان استقرار و سامان می یابد و بر محور همان احکام مسلمین دعاوی خود را در منازعاتشان فیصله و خاتمه می بخشند بر این گمان باطل شدند که ممکن نیست شریعت اسلام نتیجه قرایح بادیه نشینان باشد. از این رو، برخی از آنان بر این عقیده شدند که این شریعت نسخه ای از حقوق روم پیشین می باشد و گروهی دیگر بر این توهّم سخن راندند که وقتی ایرانیان حکومت بنی امیّه را سرنگون کردند و بنی عباس را برکرسی خلافت پابرجا نمودند این ساخته را ساختند و این طریقت را ابداع و پرداختند.

... از طرفی چون دیدند فقها در کتب خود مسائل فقهی را با نظم و چینش شایسته ای ایراد کرده اند، بر تصلّبشان افزوده شد و از روی

---

٦٩. ضیاء الخافقین، ص١٣٧ و ١٣٨.
٧٠. همان.

اگر اینان به کنه مبانی شریعت اسلامی می رسیدند و چگونگی استنباط فروع را از شریعت اسلامی می شناختند و به لحاظ علمی به نظریه های فقه و اصول آن احاطه پیدا می کردند، خود را از این لغزش فکری و پایمال کردن منزلت فقه نگه می داشتند ولکن هیچ ملامتی بر آنان نیست; زیرا جهل به لغت و صعوبت اصطلاحات علوم عذرشان را می سازد.[۷۱]

آنچه برای سید در عرصه جهانی ـ که همه مسلمانان و بلکه تمام جهانیان را مخاطب خود می بیند ـ بسیار مهم می باشد این است که فقه اسلامی از یك طرف، فقهی برخاسته از کتاب و سنّت است; نه ساخته و پرداخته فقها و از طرفی دیگر، فقهی است فراگیر که پاسخ گوی تمام زمان ها و دارای برنامه ای مدوّن برای انسان از گهواره تا گور است.

او در باره جامعیت فقه و کار آمد بودن آن در همه عرصه های زندگی انسان و از طرفی استفاده نکردن فقها از توانمندی های این دانش، می گوید:

«علم فقه مسمانان، حاوی جمیع حقوق منزلیّه و حقوق بلدیه و حقوق دولیّه است. پس باید شخصی که متوغّل در علم فقه می شود، لایق آن باشد که صدر اعظم ملکی شود، یا سفیر کبیردولتی گردد و حال آن که می بینیم فقهای ما بعد از تعلیم این علم، از اداره خانه خود نیز عاجز هستند.[۷۲]

وی علم اصول فقه را از امتیازات فقه اسلامی و راهگشای فقها و کلید وضع قوانین می داند:

۷۱.ضیاء الخافقین، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.
۷۲. مجموعه رسائل و مقالات، ص۱۳۳.

«علم اصول، عبارت است از فلسفه شریعت... که در آن علم، حقیقت، صحت و فساد، منفعت و مضرت و علل تشریع احکام، بیان می شود و البته شخصی که این علم را بخواند، باید بر وضع قوانین و اجرای مدنیّت در عالم، قادر گردد».[۷۳]

۱۱. انفتاح باب اجتهاد

اهداف مترقی سید جمال در رشد و تعالی مسلمانان و بازگشت شوکت و عزت صدر اسلام، او را وا می داشت که از همه مقدمات لازم برای این منظور بهره گیرد. اندیشه انسداد باب اجتهاد که حاکمیت بی چون و چرایی بر چهار مذهب فقهی اهل سنّت یافته بود، یکی از مهم ترین موانع رسیدن به اهداف بلند سید بود. پای بندی به رأی فقیهان جایز الخطایی که صدها سال قبل در بستر فرهنگی زمان و مکان خود به اجتهاد از کتاب و سنت پرداخته اند و بستن راه هر گونه تفکر و فهم جدید از دین و شریعت و محو خلاقیّت ها و استنباط های نوین، مانعی اساسی در پویایی دین و پاسخگویی آن به پرسش های نوپیدا خواهد بود، از این رو سید هم رأی با فقاهت شیعه به دفاع سرسختانه از انفتاح باب اجتهاد پرداخت و شجاعانه در مقابل این تعصّب جاهلانه ایستاد.

«مسدود بودن باب اجتهاد به چه معنی است؟ و دلیل مسدود بودن آن کجاست و کدام رهبر دینی تفقه در دین را ممنوع کرده است؟ ما وظیفه داریم از تفکر خود در فهم قرآن و احادیث بهره گیریم و برای مشکلات، از آن استفاده جوییم و اگر رهبران مذاهب چهارگانه اهل سنّت، امروز زنده بودند، آنان نیز به استنباط احکام جدید می پرداختند. این رهبران بزرگ دینی، با همه علومشان بر همه اسرار قرآن دست پیدا نکردند و دانش آنان در کنار قرآن و سنّت بسان قطره ای از دریاست و مانع نمی شود که ما نیز از دانش خویش، برای حلّ مشکلاتمان از قرآن و سنّت بهره گیریم و در مسائل جدید و رخدادهای نوظهور به اجتهاد پردازیم».[۷٤]

سید درموضعی دیگر به انتقاد از کسانی پرداخت، که برای انسداد باب اجتهاد به گفتار «قاضی عیاض» استناد می کردند:

---

۷۳. همان.

۷٤. خاطرات جمال الدين الافغاني الحسيني، ص۱٦٥ به نقل از سید جمال، جمال حوزه ها، ص۲٥۸ ـ ۲٦۰.

«سبحان الله، قاضی عیاض به اندازه عقل و فهم خود که متناسب زمانش بوده سخن گفته است. آیا دیگری حق ندارد سخنی که به حق و حقیقت نزدیکتر و بهتر از گفتار قاضی عیاض باشد، بگوید؟ اگر قاضی عیاض و دیگران حق داشته اند، گفته های کسانی را که مقدم بر آنها بوده اند ردّ کنند، پس چرا ما حق نداشته باشیم آنچه را استنباط می کنیم و موافق مقتضیات زمان ماست بگوییم؟»[۷۵]

شیخ محمد عبده هم که از دست پروردگان سید محسوب می شود، با تأثر شدید از سید، به مبارزه با انسداد باب اجتهاد و مقابله با جمود ورزی و توقف در برابر تفقه ائمه پیشین اهل سنّت، می پردازد و چنین می گوید:

«زندگی اجتماعی انسان دارای تغییر و تحوّل است. امروز در این حیات بشری، به معاملات و مسائل مستحدثه ای برمی خوریم که زندگی دیروز آن را سراغ نداشته است; و اجتهاد است که تنها وسیله سازش دهنده مسائل جدید زندگی با تعالیم اسلام می باشد. اگر بر همان تعالیم اسلام برخاسته از تفقّه ائمه پیشین توقف شود، جامعه اسلامی، از توجیه اسلامی پدیدارهای نوین و عرضه به روز معارف اسلامی کناره خواهد گرفت و پیشامدهای زندگی امروزین از نوسازی اسلامی بی بهره می گردند و اسلام در برابر آن روزآمد نمی باشد; و این وضع، مسلمین را در زندگی اسلامی شان به عسر و حرج می کشاند».[۷۶]

شیخ محمد عبده با انگیزه و هدف بازسازی مذهبی و طرح نظریه آزادی اجتهاد، فتاوای نوین و تحوّل نظام الازهر، خشم محافظه کاران الازهر را برانگیخت; از این رو آنان وی را به بی دینی و انهدام گر بنیاد شریعت، متهم می کردند.

رشید رضا هم که آموخته مکتب سید بود، شیوه سید و شیخ عبده را پیشه خود ساخت و با انسداد باب اجتهاد به پیکار برخاست. او می گوید:

«هیچ اصلاحی تحقق نپذیرد، مگر با دعوت، و هیچ دعوتی به انجام نرسد مگر با حجت و دلیل، و هیچ حجت و دلیلی با بقای تقلید،

---

۷۵. زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث، احمد امین، ص۱۱۳، دارالکتب العربی، بیروت به نقل از سید جمال، جمال حوزه ها، ص۱۱۷.

۷۶. الاجتهاد و التجدید في التشریع الاسلامي، ص۳۷۷، به نقل از تاریخ عصر الاجتهاد، شیخ آقا بزرگ تهرانی، منشورات مدرسة الامام المهدی(عج)، قم، ۱۴۰۱.

همه این قراین و شواهد نشان می دهد که سید نه تنها خود به انسداد باب اجتهاد می تاخت، بلکه در جریان سازی مبارزه با این انسداد نیز، سهم وافری داشت.

فهرست منابع اصلی

۱. ***العروة الوثقی،*** سید جمال الدین حسینی، شیخ محمد عبده، تحقیق سید هادی خسروشاهی، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، چاپ دوم، تهران، ۱٤۲۱.

۲. ***رسائل فی الفلسفة و العرفان،*** سید جمال الدین حسینی، تحقیق سید هادی خسروشاهی، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، چاپ دوم، تهران، ۱٤۲۱.

۳. ***ضیاء الخافقین،*** سید جمال الدین حسینی و دیگران، تحقیق سید هادی خسروشاهی، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، چاپ دوم، تهران، ۱٤۲۱.

٤. ***نامه ها و اسناد سیاسی ـ تاریخی،*** سید جمال الدین حسینی، تحقیق سید هادی خسروشاهی، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، چاپ دوم، تهران، ۱٤۲۱.

٥. ***مجموعه رسائل و مقالات،*** سید جمال الدین حسینی، تحقیق سید هادی خسروشاهی، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، چاپ دوم، تهران، ۱٤۲۱.

٦. ***مجموعه کامل اسناد وزارت خارجه انگلیس در باره سید جمال الدین اسد آبادی،*** به کوشش سید هادی خسروشاهی، شروق، چاپ اوّل، تهران، ۱۳۷۹.

---

۷۷. همان، ص۳۹۰ به نقل از همان.